مصاحبه گاردین با شان پن در مورد فیلم جدیدش و فعالیت‌های سیاسی او

شورش با دلیل

در دهه ۸۰ دعواها و گلاویز شدن با پاپارازی ها و بعد هم ازدواجی ناپایدار و پرآشوب با یکی از ستاره های دنیای موسیقی از او چهره ای خبرساز ساخت و «شان پن» را به عنوان «بچه خلاف» هالیوود به دنیای سینما معرفی کرد. او این روزها خشم خود را در فیلم ها و فعالیت های سیاسی اش سرریز می کند. این بازیگر برنده اسکار در مصاحبه ای با خبرنگار نشریه گاردین «شان اهاگان» به او می گوید که چرا وقت آن فرا رسیده تا بازیگری را کنار بگذارد و جای آن را با کارگردانی پر کند:

[مترجم: شیلا ساسانی نیا]

برای آمدن شان پن به اتاق هتلش و دست دادن با من چند ثانیه ای بیشتر منتظر نمی مانم. این احساس گنگ را دارم که او به طرز نامحسوسی در همان لحظه اول با دقت مرا وارنداز کرده است. این احساس بی دلیل نیست چون این ماهیت آن چشم های خمار آبی است که به نظر می آید همه چیز را در خود جذب می کنند بی آن که چیزی را انعکاس بخشد. او ریزنقش تر از آنی است که تصور می کردم و همین طور خوددار و محجوب اما وجودش را نمی توان انکار کرد. پس از یک سلام و احوالپرسی مختصر او مرا به کاناپه ای در همان نزدیکی هدایت می کند و پس از دعوت به نشستن بی آن که حرف دیگری بزند منتظر می شود. برای لحظه ای تردید می کنید چون شان پن آدم کم حرفی نباید باشد. او برای تبلیغ «به سوی دنیای وحش» چهارمین تجربه کارگردانی اش و همچنین نخستین فیلمی که از روی یک داستان واقعی ساخته، به اینجا (لندن) می آید. این فیلم اقتباسی از کتاب پرفروش جان کراکر درباره یک جوان سرخورده و عاصی و احتمالاً آرمان گرا به نام «کریستوفر مک کندلس» است که در تابستان ۱۹۹۲ به طبیعت وحشی آلاسکا پناه می برد تا آستانه صبر و طاقت خود را بیازماید اما ۱۱۲ روز بعد در همانجا از شدت گرسنگی جان می سپارد. در حالی که می نشینم، پن می گوید: «هنوز یک پایم در کالیفرنیاست. ممکن است تا چند وقت همین طور در سفر باشم» و بعد ادامه می دهد: «خب شروع کنیم اما همین الان بگویم که شاید طول بکشد تا صحبتمان گل بیندازد.» و همین طور هم می شود. در حقیقت تا وقتی مکالمه ما از فیلمسازی به سیاست کشیده نمی شود این گپ آنقدرها هم خودمانی و صمیمی نمی شود. او اگرچه در سال ۲۰۰۴ برای بازی در فیلم «رودخانه مرموز» کلینت ایستوود اسکار بهترین بازیگر مرد را گرفت اما نشستن بر مسند کارگردانی و فعالیت های سیاسی است که این روزها به دغدغه اصلی زندگی او تبدیل شده است. پن در لابه لای این مصاحبه در جایی می گوید: «در کل آدم خوش بینی هستم. فکر می کنم می توانیم خیلی چیزها را عوض کنیم. برای این کار در ابتدا باید احساس مسئولیت کنید و خود را در این امر درگیر کنید. شان پن کسی است که ذاتاً تمایل به این گونه درگیری ها و آرمان طلبی ها را دارد. برای او درگیر نشدن و خود را در این امور دخالت ندادن یک گزینه اختیاری نیست؛ تعهد و مسئولیتی که او این روزها در قبال فعالیت های سیاسی اش حس می کند همواره در طول همه این سال ها نبض تپنده بازیگری و اخیراً کارگردانی اش بود.

او خیلی سال است که از آن تصویر «بچه خلاف هالیوود» که در دهه ۸۰ به او نسبت داده می شد فاصله گرفته است. این روزها خشم و عصبانیت شان پن معطوف «کاخ سفید» و سیاست های آن شده است. او در حال حاضر مشهورترین فعال چپ لیبرال است: عنوانی که آن را از دوست و دیگر بازیگر معروف «تیم رابینز» که پن را در فیلم «گامهای یک محکوم به مرگ» کارگردانی کرده بود وام گرفته است. در چند سال اخیر و با داشتن یک اسکار در کارنامه بازیگری «شان پن» برای بازی های درخشان سینمایی اش مشهورتر از پیش شده است اما در مقابل برای مخالفت های علنی اش با جورج بوش نزد چپ های آمریکا بدنام لقب گرفته است. در اکتبر سال ۲۰۰۲ او با ارسال یک آگهی یک چهارم صفحه ای برای واشنگتن پست در قالب یک نامه سرگشاده به جورج بوش به انتقادی کوبنده از سیاست های او در عراق و همین طور نقض آزادی های مدنی به دست او پرداخت. این آگهی برای پن ۵۶ هزار دلار تمام شد و برای او اهانت «چپ»ها را به همراه داشت که شان پن را مظهر و جوهره لیبرالیسم می دانند. او در تحریک خشم آنان پا را فراتر گذاشت و در ماه اوت امسال به دیدار رئیس جمهور بوش ستیز ونزوئلا «هوگو چاوز» رفت. او با نیشخندی پرکنایه می گوید: «همواره رگباری از انتقادات متوجه من است اما حقیقت و حرف حق این چیزها سرش نمی شود و لجبازتر از این حرف هاست. نمی خواهم بگویم این چیزها ناراحتم نمی کند اما اگر هدف آنها از انداختن این سنگ ها این است که کمتر این کارها را بکنم، باید بگویم که نتیجه ای نخواهند گرفت و من در مسیر عکس آنها پیش خواهم رفت.»

آیا این رگبار انتقادات تنها از جانب راستی ها و رسانه های آنهاست یا آن که از طرف مردم هم هست؟ او برای لحظه ای مبهوت می ماند و سپس می گوید: «خب، بله. گاهی این اتفاق می افتد اما اغلب نه. در مقابل صدها اتفاق و واکنش مثبت چند ضدحال هم پیدا می شوند. انتقاداتی که از من می شود اغلب تا حدودی خشونت آمیز هستند. مردم نمی دانند با خودشان چه کار کنند» و سپس با گفتن این حرف شانه هایش را بالا می اندازد (وقتی نشریه آمریکایی Esquire در ماه سپتامبر از او به عنوان یک آمریکایی بزرگ یاد کرد واکنش خوانندگان خصمانه و مذمت آمیز بود. آنها در عوض او را دشمن آمریکا، کمونیست، آشغال و یک خائن غیرآمریکایی خواندند).

پن برای چند ثانیه به دیوار خیره می شود و در حالی که سر خود را به علامت تأسف تکان می دهد می گوید: «می خواهم چیزی را برای شما تعریف کنم. وقتی برای نخستین بار از بغداد برگشتم مستقیماً به ممفیس در تنسی رفتم. جایی که با خودتان فکر می کنید در آنجا به دردسر خواهم افتاد. اما می دانید چه شد؟ کسانی را در آنجا ملاقات کردم که با من هم عقیده نبودند و تنها چیزی که به من گفتند این بود: «ما به حق شما برای مخالفت و هم عقیده نبودن با ما احترام می گذاریم.» در مورد سربازانی که در بغداد بودند نیز همین طور بود. آنها به من گفتند: «این همان کاری است که ما اینجا می کنیم. ما برای احقاق حق و داشتن آزادی برای ابراز مخالفت می جنگیم» او پس از مکث کوتاه دیگری می گوید: «بیشتر اوقات این مردم هستند که از من می خواهند جلو بروم و این دلگرم کننده است.»

تعهد و مسئولیتی که او این روزها در قبال فعالیت‌های سیاسی‌اش حس می‌کند همواره در طول همه این سال‌ها نبض تپنده بازیگری و اخیراً کارگردانی‌اش بود

پن تاکنون دو بار از زمانی که آمریکا آتش جنگ در عراق را برافروخت از این کشور دیدن کرده و شرح خاطرات و یادداشت های خود را در نشریه سان فرانسیسکو کرانیکل به چاپ رسانده است. او می گوید: «نمی دانم تا چه حد موفق بوده ام اما فکر می کنم که نخستین گزارش منتشر شده در یک روزنامه پرفروش و به شیوه حرفه ای روزنامه نگاری را من درباره عراق نوشتم که توضیح می داد اهداف آمریکا از جنگ با عراق چه بود و یکسری پیمانکاران برای چه در آنجا حضور داشتند. مجدداً به عراق برگشتم تا اطلاعات در این باره پیدا کنم اما کلماتی که دائم می شنیدم «نظارت و سرکشی بودند. چرا ما نفهمیدیم آدم هایی داشتند در آنجا این پایگاه های شبه نظامی خارج از پنتاگون را با پول مالیات دهندگان می ساختند؟ نظارت و سرکشی؟ در رسانه ها هیچ کسی از این چیزها خبر ندارد و همین چیزها هستند که سد راه دموکراسی ما شده اند.»

در حقیقت شان پن بیش از آن که رادیکال باشد یک آرمان گرای رمانتیک است و ثابت قدمی ای که کارهایش را با آن از پیش می برد بر فعالیت های سیاسی او نیز تأثیرگذار بوده است. ایده آل او یک آمریکای دموکراتیک است؛ جایی که در آن سیاستمداران نیز برای اعمال مختلف خود حساب پس دهند. او این بار با خونسردی می گوید: «من به چنین آرمانی اعتقاد دارم. اگر واقعاً طرفدار دموکراسی هستید باید کاری برای آن بکنید. در حال حاضر آدم هایی هستند که این کشور را می گردانند که باید به خاطر بلایی که دارند سر دموکراسی می آورند به زندان انداخته شوند. اگر تعریفی که از کشورمان داشته باشیم مبتنی بر قانونمداری و پایبندی به قانون اساسی باشد، باید گفت در حال حاضر دشمنانی داریم که در خود کاخ سفیدند، در وزارت دفاع و در وزارت امور خارجه. ما در حال حاضر چنین موقعیت و وضعیتی داریم.»

جایگاه و موقعیت کنونی پن در جامعه همانقدر چشمگیر و کنجکاوبرانگیز بوده که در عرصه مسائل سیاسی و جنبه نیکوکاری و مردم دوستی او وقتی زبانزد همگان شد که پن با به زیر سیل رفتن شهر نیواورلئان به تنهایی به امدادرسانی در آنجا پرداخت. بسیاری از خانواده ها و افراد مقیم در آنجا جان خود را مدیون کمک های او می دانند و وقتی تلویزیون شان پن را نشان داد که با سر و صورت گلی نامش در فهرست سیاه قرار گرفت. از پرسش «شان» می پرسم که آیا او هم ایده ال های پدرش را به ارث برده است و او پس از مکثی کوتاه که معمولاً پیش از پاسخ به سؤالات شخصی می کند می گوید: «به نظر منطقی می آید. نه؟» و سپس با لحنی نرم تر ادامه می دهد: «منظورم این است که خوشحال می شوم آن را به او نسبت دهم ولی این چیزها عمدی و آگاهانه نیستند.»

شان نیز در چندسال اخیر درگیری ها و پرونده سازی های خودش را با دولت داشت. او از ۵ سال پیش تاکنون از سوی اداره نظارت بر دارایی های خارجی که وابسته به وزارت دفاع آمریکاست تحت بازجویی و تحقیق است. او می گوید: «این کاری است که با جهانگردان دوچرخه سواری که از هاوانا عبور می کنند انجام می دهند» و با گفتن این حرف در حالی که شانه هایش را به نشانه بی اعتنایی بالا می اندازد ادامه می دهد: «تهدیدات مرسوم به لحاظ مالی خیلی برایم آب خورد. آنها دائم قیمت هایشان را بالا می برند اما فکر می کنم در کل خطر را رد کرده ام.»

پن چندی پیش در مطلبی که از او در نیویورکر چاپ شده بود به همه گفت که چطور برخی از دوستان او در اداره پلیس لس آنجلس به او به طور محرمانه خبر داده بودند که همواره به طوری نامحسوس تحت نظر است. با خودم فکر می کنم که او تا چه حد خود را در تهدید می یابد و یا احساس ترس می کند. او می گوید: «هر زمان که بخواهند دهن کسی را به زور ببندند کافی است چند کیلو هروئین در صندوق عقب ماشینش کار بگذارند و سپس به یک پلیس اشاره کنند که ممکن است چیزی در آنجا باشد.» آیا پن واقعاً فکر می کند که چنین چیزی می تواند در مورد او اتفاق بیفتد:

- «کسانی را می شناسم که این چیزها در مورد آنها اتفاق افتاده به عنوان مثال جرونیموپران (یکی از اعضای حزب بوزپلنگان طلایی که در ویتنام جنگید)، او به خاطر جنایتی که به وقوع پیوسته بود و او در زمان وقوع آن دریک ایالت دیگر از سوی FBI تحت نظر بود به حبس ابد محکوم شد. او ۲۷ سال را پشت میله های زندان سپری کرد تا آن که از سوی خود آنها و براساس شواهد جدیدی که از این نظارت نامحسوس به دست آمده بود آزاد شد.» پن با یادآوری این مورد سکوت می کند و پس از چند ثانیه می گوید: «لابد از من می پرسید که آیا آنها می توانند چنین بلایی سرم بیاورند یا نه؟ فکر می کنم دلیل این که تا به حال این کار را با من نکرده اند این است که تهدیدی برای آنها نبوده ام. من در حال حاضر برای آنها یک شخصیت پیش پا افتاده ام و تا به حال آن شخصیت بزرگ و اصلی ظاهر نشده که تفاوتی ایجاد کند.»

در چند سال اخیر و با داشتن یک اسکار در کارنامه بازیگری «شان پن» برای بازی‌های درخشان سینمایی‌اش مشهورتر از پیش شده است اما در مقابل برای مخالفت‌های علنی‌اش با جورج بوش نزد چپ‌های آمریکا بدنام لقب گرفته است

وقتی که به بونو دوست ۲۰ ساله پن برای نقل قولی که بتواند شخصیت وجودی این بازیگر جسور را تجسم بخشد زنگ می زنم او با ای میل متنی در مدح او می فرستد که در بخش هایی از آن آمده است: «شان پن قیافه کمدینی را دارد که وقتی مسائل مهم همچون خانواده، دوستی، هنر و آمریکا به خطر می افتند از این رو به آن رو می شود... اویکی از بزرگ ترین روزنامه نگاران خطرپذیر زمانه ماست و رفیقی خوب برای بالارفتن از سربالایی ها. او ذهنی به بزرگی آلاسکا دارد وقلبی بزرگ تر که دوست دارد شما را از وجود آن با خبر کند.»

اسکاری که به پن در سال ۲۰۰۴ برای بازی در نقش «جیمی مارکوم» در فیلم «رودخانه مرموز» داده شده تقدیری دیر هنگام از سوی هالیوود و به رسمیت شناختن هنرمندی بود که واجد استعدادهای منحصر به فردی در عرصه بازیگری است که شاید تنها بتوان نظیر آن را در نیکولسون یا دنیرو یافت. کلی، کسی که زندگی نامه او را نوشته است می گوید: «فکر نمی کنم بازیگر بهتری از نسل او باشد. هم عصران او «پن» را الگوی خودشان قرار داده اند و بازیگران بزرگی که یک نسل جلوتر از او هستند برای او احترام بی حد و حصری قائلند. او سرآمد بازیگران است.» با این کارنامه درخشان حرفه ای در عرصه بازیگری بعد دیگر توانایی او در مقام کارگردان است که شان پن را در حال حاضر به بریتانیا آورده است. فیلم جدید او «بسوی دنیای وحش» روایتی دردناک و در عین حال رمانتیک از سفر پر ماجرای کریس مک کندلس به آلاسکا و سرنوشت محتوم او در آنجاست. این نقشی است که پن اگر جوان می بود با چنگ و دندان برای بدست آوردن آن تلاش می کرد چون شخصیتی است که اراده قوی و پایمردی او برای رسیدن به آمال هایش در وجود این بازیگر به گونه ای دیگر تجلی یافته است. پن می گوید: کریس جوانی بود در جست وجوی جایی برای تعلق گرفتن؛ جایی که او را همانطور که بود می پذیرفت. او بدنبال خلوص و خوبی بود در زندگی این دورا طلب می کرد. مطمئناً آرمانها و خواسته های او چیزهایی را در وجود من بیدار کرد و من کاملاً به تصمیم او برای رفتن به کی جای پر آرامش علی رغم همه خطراتی که به جان خرید احترام می گذارم و با آن موافقم، به عقیده من انسان اگر بخواهد در این حیات کوتاه واقعاً زنده بماند و زندگی کند باید هر کاری انجام دهد و آماده رویارویی با هر خطری باشد.»

نخستین باری که پن نزد خانواده مک کندلس رفت تا با آنها درباره ساختن فیلمی از سرنوشت نافرجام پسرشان صحبت کند ۱۰ سال پیش بود و از آن پس در حین کار روی طرح های دیگر دائم با آنها در تماس بود. او می گوید: «آن موقع آنها آمادگی نداشتند و من به آنها اطمینان دادم که هیچ وقت علاقه م برای تصویر کشیدن داستان زندگی پسرشان کمرنگ نخواهد شد. من و آنها در یک چیز اشتراک عقیده داشتیم اگر چه پذیرفتن آن برای آنها کمی بیشتر به طول کشید و آن این بود که این داستانی است که باید آن را با دیگر مردم دنیا در میان گذاشت.»

در حقیقت باید گفت همین روحیه پایمردی و پیگیری در کنار یک ایده آلیسم قوی است که از شان پن کارگردانی ساخته که فیلم هایش واجد شور و حرارتی است که امروزه در سینمای آمریکا نادر است. در سه فیلمی که او قبل از این فیلم جدید خود ساخته بود یعنی «دونده سرخپوست» (۱۹۹۱)، «پاسبان چهارراه» (۱۹۹۵) و «قول» (۲۰۰۱) ریاضتی که در نگاه او به مسائل در مقام کارگردان وجود داشت همانقدر جذاب و گیرا بود که گاه تکان دهنده و با فیلم «به سوی دنیای وحش» به خوبی می توان حس کرد که «شان پن» همان کارگردان بزرگی شده است که خود زمانی در آرزوی آن بود. باوجود تمام رومانتیسمی که بر این فیلم سایه افکنده «به سوی دنیای وحش» سرشار از تصاویر بکر و غریب است که حتی تا چند روز پس از دیدن فیلم در ذهن می مانند و بازی درخشانی که او از امیل هرش ۲۲ ساله بیرون کشیده تماشاگر را به حیرت و تأمل وا می دارد که آیا براستی این بازیگر چنین تجربه ای را در زندگی واقعی پشت سر گذاشته یا خیر و آیا او پس از بازی در این فیلم همان آدم سابق خواهد بود یا نه. پن می گوید: «این چیزی بود که من به او درباره آن هشدار داده بودم و همینطور با آن او را به بازی در این فیلم جذب کردم. کار سخت تر از آن چیزی بود که تصور می کردم. ۸۰ ماه فیلمبرداری در لوکیشنی که هیچ موجودی را دور و بر خود نمی دید. او (بازیگر فیلم) کار فوق العاده ای انجام داد.»

لازم نیست وقت زیادی را با شان پن صرف کنید تا بفهمید منظور ریچارد کلی وقتی که او را «بازیگری با اهداف اصیل» خوانده بود چیست. در زمانه ای که بازیگران به خاطر پول و دستمزد، وجهه و اعتبار چندین ساله خود را خدشه دار می کنند. «پن» همواره در انتخاب نقش هایش معیاری جز «قوی بودن فیلمنامه» در ذهن ندارد.

در فیلم «گامهای یک محکوم به مرگ» او نقش متیو پونسلت، یک قاتل حرفه ای در بند محکومان به مرگ را بازی کرد و در فیلم «تلفات جنگ» نقش گروهبانی را داشت که در جنگ آسیب دیده بود و افشاگری می کرد. در «همه مردان پادشاه» او ویلی استارک، فرمانده فاسد ایالت جنوبی بود و در «رودخانه مرموز» شخصیتی به نام «مارکوم» را بازی می کرد. همه این نقش آفرینی ها «جسارت» و «شهامت» پن در انتخاب نقش های متفاوت را دوچندان کرده است اما نه آنقدر که در جوانی وقتی درصدد یافتن اعتبار و شهرتی در خور برای خود در هالیوود بود داشت. در آن روزها مشاجرات لفظی او با کارگردانان سرصحنه فیلمبرداری شهره آفاق بود و اگر در فیلمی بازی نمی کرد هالیوود همچنان او را به عنوان «یاغی خلاف» باور داشت. کلی که زمان قابل توجهی را با پن برای نوشتن زندگی نامه او صرف کرده است در این باره می گوید: «فکر می کنم در این زمینه نسبت به او بی انصافی شده است. مشاجرات او با کارگردانان معمولاً بخاطر فیلمنامه ها بود و متأسفانه ازدواج نامونفق او با یکی از ستارگان موسیقی آن زمان مانند بختکی بود که بر زندگیش افتاد و کارها را خراب تر کرد.»

این ازدواج او را در کانون توجه رسانه ها و ورود پاپا رازی ها به حریم شخصی زندگی اش قرار داد و او که برای همه این خبرسازی ها و جنجال ها آمادگی نداشت بخاطر چند بار درگیر شدن با آنها دوبار سر از زندان درآورد.

معروف است که او سر صحنه فیلمبرداری «قطار سریع السیر شانگهای» - که او و همسر معروفش در آن بازی کرده بودند- با یک عکاس مطبوعاتی گلاویز شد و آنها در بالکن طبقه نهم یک هتل با یکدیگر دست به یقه شده بودند. او بعدها به مدت یک ماه از سوی یک دادگاه در کالیفرنیا بخاطر تهدید یک هوادار، محکوم به حبس شد. کلی می گوید: «فکر نمی کنم هیچ کس به اندازه این زن و شوهر در کانون توجه این رسانه های کنجکاو در بحبوحه دهه ۸۰ که این فرهنگ ستاره گرایی تازه در حال شکوفایی بود بوده باشند. پاپارازی ها سایه به سایه دنبال آنها بودند و از همان اول این ازدواج غریب به خاطر این مسائل محتوم به شکست بود.»

در سال ۱۹۹۶ پن با هنر پیشه ای به نام رابین رایت ازدواج کرد. آنها دو فرزند دارند یک دختر به نام دیلان فرانس و یک پسر به نام هاپرجک و خانواده آنها در راس کالیفرنیا زندگی می کنند. سال گذشته نیز برادر بازیگر پن «کریس» که در فیلم هایی همچون «میان برها» و «سگ دانی» بازی کرده بود در گذشت. «پن» بی آن که صراحتاً بر زبان براند به اطرافیانش فهمانده است که زندگی شخصی و خصوصی او بر خلاف روزهای پر تلاطم دهه هشتاد این روزها در منطقه ممنوعه است و خارج از دسترس و کنجکاوی دیگران. به نظر می آید خشمی که پن جوان را در آن روزهای پر تلاطم فراگرفته بود این روزها به سوی فعالیت های سیاسی اش سرریز شده است. او در جواب به این سؤال می گوید: «چه کسی اهمیت می دهد؟ در هر زمان برای انجام کاری که فکر می کنم درست است هر کاری که لازم باشد انجام خواهم داد چه باخشم و چه با هر چیز دیگر. خشم خود یک مشکل است اما می تواند سرمنشأ خیلی کارهای دیگر باشد. فقط باید فکر کنیم چه کاری می توان با آن انجام داد تا آن را به شیوه ای درست مهار کرد.»

در مورد شان پن یک چیز غریب و از مد افتاده درباره ایده آلیسم، رومانتیسم و حتی خشم و جذابیت او وجود دارد و آن این است که احساس مسئولیت و تعهد او در برابر هر آنچه که بدان ایمان دارد در این زمانه که فرهنگ ستاره گرایی غالب است و مادیات و بدبینی بر زندگی مردم و دنیای سینما چیره گشته بیش از پیش به چشم می آید و نادر است. از همین رو جای تعجب نیست که محفل دوستان نزدیک او را سام شپارد و کورمک مک کارتی تشکیل می دهند؛ کسانی که از یک فرهنگ متفاوت و غنی برخاسته اند و اشعار و نوشته های آنها یادآور اسطوره های بزرگ آمریکایی است، در نوشتن و کارگردانی نیز «پن» دنباله رو آنهاست. با پایان گرفتن وقت مصاحبه از او می پرسم که آیا بازیگری هنوز هم برای او جذاب است یا از این پس به کارگردانی روی خواهد آورد و او در جواب بی هیچ تردیدی می گوید: «کارگردانی» و درباره بازیگری ادامه می دهد: «فقط می خواهم در دو فیلم دیگر بازی کنم. یکی برای گاس ون سان و دیگری برای تری مالیک. چون به پیشنهاد او نمی شود جواب منفی داد. اما بعد می خواهم وقت بسیاری را صرف تأمل در چیزهای مختلف کنم. پس بهتر است همین جا صحبت را تمام کنیم.»